

برابر واژه های فارسی قرآن در آثار منشور ناصر خسرو



نویسنده: دکتر فاطمه حیدری

بہ نام خدا

برابر واژه‌های فارسی قرآن در آثار منشور ناصر خسرو

نویسنده:

دکتر فاطمه حیدری



سرشناسه	: حیدری، فاطمه، ۱۳۴۱ -
عنوان و نام پدیدآور	: برابر واژه‌های فارسی قرآن در آثار منشور ناصر خسرو / مولف فاطمه حیدری.
مشخصات نشر	: تهران : انتشارات زوار، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۱۸۲ ص.
شابک	: 978-964-401-594-6
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۱۷۷] - ۱۸۱.
موضوع	: ناصر خسرو، ۳۹۴ - ۴۸۱ ق. --- واژه‌نامه‌ها
موضوع	: Naser Khosrow-- Dictionaries
موضوع	: ناصر خسرو، ۳۹۴ - ۴۸۱ ق. -- معلومات -- قرآن
موضوع	: Naser Khosrow -- Knowledge -- Koran
موضوع	: قرآن در ادبیات فارسی
موضوع	: Qur'an -- *In Persian literature
رده بندی کنگره	: PIR۴۷۷۴
رده بندی دیویی	: ۸۸۸/۸۲۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۴۶۸۳۴۱



انتشارات زوار

□ برابر واژه‌های فارسی قرآن در آثار منشور ناصر خسرو □

□ نویسنده: دکتر فاطمه حیدری □

□ صفحه آرایی: مریم جهانتاب □

□ ناظر چاپ: فرناز کریمی □

□ نوبت چاپ: اول - تابستان ۱۴۰۰ □

□ شمارگان: ۱۱۰ نسخه □

□ چاپ و صحافی: موزان □

□ شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۰۱-۵۹۴-۶ □

□ تهران؛ خیابان انقلاب؛ خیابان دوازدهم فروردین؛ نبش شهیدنظری؛ پلاک ۲۷۸ □

□ تلفن: ۰۳-۶۶۴۶۲۵-۶۶۴۸۳۴۲۳-۶۶۴۸۳۴۲۴ نمابر: □

قیمت: ۵۸۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

۷	مقدمه.....
۲۵	برابر واژه‌های فارسی قرآن.....
۱۶۹	فهرست برابر واژه‌ها.....
۱۷۷	منابع.....

مقدمه

ابومعین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی بلخی، معروف به ناصر خسرو (۳۹۴-۴۸۱ ه.ق) از شاعران بزرگ فارسی‌زبان، فیلسوف، حکیم و از مبلغان مذهب اسماعیلی بود. وی در قبادیان از نواحی بلخ چشم به جهان گشود و در یمگان از نواحی بدخشان چشم بر جهان فرو بست. خود سال تولد خویش را در بیت زیر آورده است:

بگذشته ز هجرت پس سی‌صد نود و چار بنهاد مرا مادر بر مرکز اغبر
(ناصر خسرو، ۱۳۸۷: ق ۲۴۲/۲۸)

وی از کودکی به فراگیری علوم و فنون و ادبیات و قرآن پرداخت. دیوان اشعار فارسی و کتب منثور او حاکی از تبخر و تسلط وی در علوم عقلی و نقلی چون ریاضیات، طب، موسیقی، نجوم، فلسفه و کلام است. در آغاز جوانی، گذشته از ادب فارسی و عربی، با ارثماتیکی (حساب)، اشکال اقلیدس (هندسه)، علم اشکال مجسطی (نجوم)، الوان احکام عقاقیر (طب و داروشناسی)، اقسام موسیقی، الهیات و تفسیر آشنا شد و قرآن را از بر داشت. (وزین پور، ۱۳۸۲: مقدمه)

به هنگام جوانی و پیش از سی سالگی به دربار سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود، راه یافته به خدمت دیوانی مشغول گشت و به ویژه در دربار سلطان مسعود به جاه و مال فراوان و مقام و منزلتی والا دست یافت. پس از حادثه شکست سلطان مسعود در حادثه دندانقان به دستگاه طغرل و چغری بیگ سلجوقی پیوست و تا چهل سالگی هم چنان سرگرم این امور بود و ایام به خوشی و کامرانی سپری می‌کرد (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۸۷). وی در جوانی شاعر رسمی درباری نبود و سیمت دبیری و منصب مالی داشت و احتمالاً به واسطه صفات ستوده و قریحه شاعری و تبار بزرگ خویش به دربار راه یافته بود (برتلس، ۱۳۴۶: ۱۷۲). خود در «سفر نامه» به پیشه دبیری دیوان استیفاء تصریح می‌کند: «من مردی دبیریشه بودم

و از جمله متصرفان در اموال و اعمال سلطانی و مدّتی در آن شغل مباشرت نموده و در میان اقران شهرتی یافته بودم». پیشینه شادکامی توأم با عزّت و احترام او را در اشعار و آثارش می‌توان دید:

همان ناصر من که خالی نبود ز من مجلس میر و صدر و وزیر
به نامم نخواندی کس از بس شرف ادیسم لقب بود و فاضل دبیر

(ناصر خسرو، ۱۳۸۷: ق ۴۰۰/۱۸۹)

انقلاب درونی سبب کناره‌گیری او از شغل دیوانی شد و دست از علایق خود فروگشت و بار سفر حج بست. با برادر کهنتر خود بوسعید و غلامی هندی روانه سرزمین حجاز گشت و چهار بار حج کرد و در طول هفت سال، سرزمین‌های شمال شرقی، غربی، جنوب غربی، مرکز ایران، ممالک و بلاد ارمنستان، آسیای صغیر، حلب، طرابلس، شام، سوریه، فلسطین، جزیره العرب، مصر، قیروان (در تونس)، نوبه و سودان را سیاحت کرد (فروزانفر، ۱۳۵۰: ۱۵۶). در طول هفت سال سفر، سه سال را در قاهره گذراند که پایتخت فاطمیان و مرکز اقتدار اسماعیلیان بود. فاطمیان، خلفای عباسی بغداد را هم از نظر نظامی و هم از لحاظ کلامی به چالش و مبارزه می‌خواندند. هدف شبکه دعوت آنان راهنمایی و هدایت به زندگی عقلانی، نیل به رستگاری روحانی و نیز رسیدن به رؤیای تشکیل یک دولت شیعی بود، ناصر خسرو در مدت اقامت خود در قاهره اصول عقاید اسماعیلیان و شیوه حکومت آنان را مطالعه کرد (هانسبرگر، ۱۳۸۰: ۲۱). در مصر پس از ملاقات با مؤیدالدین که از شیراز به دربار فاطمیان گریخته بود ملاقات کرد و ظاهراً گفت و گو با این حکیم و فقیه دانشمند در طرز تفکر و جهان‌بینی او تاثیر بسیار نهاد (برتلز، ۱۳۴۶: ۱۷۷-۱۷۶) و موجبات گرویدن او را به مذهب اسماعیلی فراهم کرد و او را از مرتبه «مستجیب» به مرتبه «مأذون» و سپس به مرتبه «داعی» رساند (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۹۰). سپس از طرف امام فاطمی آن زمان «ابوتیم معدین علی المستنصر بالله» به عنوان «حجت» جزیره خراسان که یکی از جزایر دوازده‌گانه دعوت اسماعیلیه بود، مأمور نشر مذهب اسماعیلیه و رییس فرقه باطنیه آن سامان گشت (فروزانفر، ۱۳۵۰: ۱۵۶). او در طول سفر هفت‌ساله که از ۴۳۷ تا ۴۴۴ به طول انجامید با ابوالعلاء معری شاعر و فیلسوف نابینای عرب و متهّم به الحاد در معرّة التّعمان ملاقات کرد. در سمنان به درس استاد علی نسایی که اقلیدس و طب و حساب درس می‌داد، رفت، در تبریز با قطران شاعر ملاقات کرد و به او درس داد، در قاین با ابومنصور محمد بن دوست درباره این که بیرون افلاک و ستارگان چیست و آیا جهان متناهی است یا غیر متناهی بحث کرد، در عیذاب از نواحی عربستان به خواهش مردم، آنان را موعظه و خطیبی کرد (محقق، ۱۳۸۴: بیست و یک) و تبلیغات مذهبی خود را پس از بازگشت از سفر حجاز و مصر (حدود سال ۴۴۴ هجری) آغاز کرد، چندی در بلخ به نشر عقاید و دعوت مردم به «میانجی زمان خویش المستنصر بالله» پرداخت، اما بر اثر فشار شدید علمای اهل سنت و اتهام به بددینی و پیروی از مذهب قرامطه، کفر، الحاد و رفض ناگزیر آن شهر را ترک گفته چندی در مازندران و نیشابور و شاید نواحی دیگری از خراسان در حال فرار و اختفا به سر برد و سرانجام به قلعه یمگان در ناحیه بدخشان پناه برده آن‌جا را مرکز تبلیغات

مذهبی قرار داد و به تألیف و تصنیف کتب و رسالات خود همت گمارد (صفا، ۱۳۷۱: ۴۴۳). وی پس از بازگشت از سفر در طی نشر دعوت خود، داعیان به اطراف فرستاد و به مباحثه با علمای اهل سنت پرداخت، اما چون مخالفان فزونی یافتند و فتوای قتل وی داده شد ترك وطن کرد و با این که در نیشابور هنوز تعدادی از باطنیان، مخفیانه می‌زیستند، پناهگاهی نیافت و ظاهراً طی یک چند مجال در مازندران پیروانی گرد خویش فراز آورد، اما از جفای دشمنان در امان نماند (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۹۲) و سرانجام سرزمین یمگان را برگزید که هم به بلخ نزدیک بود و هم در جزیره محلّ مأموریت مذهبی وی قرار داشت و تا پایان عمر در درّه یمگان به ادامه دعوت فاطمیان مشغول گشت. در «زادالمسافرین» درباره رانده شدن از شهر خویش می‌نویسد: «بر آن چه گوئیم دلیل آریم تا جهال امت که ما را بدین خواندند و بر ما غلبه و از مسکن و شهر خویش ما را براندند سوی کسانی که از عقلا مر این کتاب ما را تأمل کنند، نکوهیده شوند» (ناصر خسرو، ۱۳۸۵: ۴۰۲). وی پانزده سال آخر عمرش را در حمایت امیر ناحیه کوچکی که در دل کوهستان‌های بدخشان به اندک فاصله‌ای از هندوکش قرار دارد، در تبعید به سر برد (هانسبرگر، ۱۳۸۰: ۱۶). دشواری زندگی او در خلال قسمت اعظم قصایدی که در یمگان سروده در شکایت وی از تبعید، فقر، تهایی و پیری دیده می‌شود، وی که خود را زندانی یمگان می‌دانست و از مظلومیت و آوارگی شکوی سر می‌داد. سرانجام در سال ۴۸۱ هـ. ق، دیده از جهان فرو بست (محقق، ۱۳۸۴: بیست و سه). جسد وی در یمگان در قصبه جرم که اکنون جزو کشور افغانستان است، نزدیک قشلاق «حضرت سید» کنونی مدفون است (برتلس، ۱۳۶۴: ۱۸۷).

ناصر خسرو در طول اقامت خود در یمگان، دعوت‌نامه‌های بسیاری به اطراف و اکناف فرستاد، با مصر مکاتبه داشت و دست به تألیفات خود زد.

هر سال یکی کتاب دعوت	باطراف جهان همی فرستم
تا داند خصم من که چون تو	در دین نه ضعیف و خوار و سستم

(ناصر خسرو، ۱۳۸۷: ق: ۱۰۳/۲۲۱)

آن چه از آثار ناصر خسرو و به نظم و نثر باقی مانده عبارت است از: ۱- دیوان اشعار ۲- روشنایی نامه که به نظر ایوانف «احتمالاً این اثر نخستین اثر منظوم ناصر خسرو باشد» (ایوانف، ۱۳۶۳: ۴۱۹). ۳- سعادت‌نامه که ایوانف در انتساب آن به ناصر خسرو با تردید می‌نویسد: «احتمالاً یکی از مثنوی‌های معروف و قدیمی ناصر خسرو، سعادت‌نامه است و شاید هم این اثر به کوشش یکی از شاگردان وی با نظارت او نوشته شده باشد» (رجبی، ۱۳۸۱: ۴۲۰). ۴- سفرنامه ۵- زادالمسافرین ۶- گشایش و رهایش ۷- وجه دین ۸- جامع الحکمتین ۹- خوان‌الاخوان. وی در آثار مثنوی خود از کتب دیگر خود نام می‌برد که از آن‌ها اثری نیست. «بستان العقول» (ناصر خسرو، ۱۳۸۵: ۳۳۹) «عجایب الصنعه»، «لسان‌العالم»، «اختیار الامام و اختیار الایمان» (همان، ۱۳۶۳: ۳۰۶)، «غرایب الحساب و عجایب الحساب» (همان: ۳۰۷)، «دلیل المتحیرین» (همان، ۱۳۵۹: ۲۳۹)، «مفتاح» (همان: ۱۵۳)،

«مصباح» (همان: ۱۱۶ و نیز ۱۱۳، ۲۰) نام آثار اوست که خود از آن‌ها یاد می‌کند.

پنج کتاب منشور و معروف ناصر خسرو که عبارتند از: «زادالمسافرین»، «گشایش و رهایش»، «وجه دین»، «جامع‌الحکمتین»، «خوان‌الاخوان»، از محبت وی به اهل بیت رسول (ص) و توجه به زهد و پارسایی و یقین وی به توحید، نبوت و قرآن حکایت می‌کند وی اندیشه‌های خود را از طریق قول به باطن و تأویل ظاهر آن‌ها رنگ فلسفی و کلامی می‌زند و نگاه توحیدی خود را با این باور که قرآن آخرین کتاب آسمانی است در عبارت زیر پیوند می‌زند:

«خدا یکی است و کتاب‌های خدای که پیغمبران آوردند بدین گواهیست و در قرآن که مهر همه کتاب‌هاست چندین جای می‌گوید: «هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (همان، ۱۹۹۸: ۵۳). درباره مخلوق بودن یا نبودن قرآن نظرات متکلمان را که دلیل آورند بر این قول که قرآن از دو بیرون نیست یا قدیمست یا محدث ذکر می‌کند و قرآن را به لحاظ این که در مصحف‌ها و مرکب از آیات و کلمات است، مخلوق و به لحاظ آن که بر دل رسول (ص) فرود آمد غیر مخلوق می‌داند:

«امروز آن‌چه در مصحف‌ها نوشته است مخلوق است و چون بر دل رسول صلی‌الله علیه و آله فرود آمد، مخلوق نبود و لاکن چون رسول علیه‌السلام به فرمان خدای مرآن را به زبان تازی بگفت مخلوق گشت». وی نگاهی عقلانی بدین موضوع دارد: «از بهر آن که رسول علیه‌السلام مخلوق بود و مخلوق جز بر مخلوق قادر نشود اگر امروز قرآن مخلوق نیستی، خلق بدان قادر نشدی و بدان واقف نبودی، پیش از آن که رسول علیه‌السلام مر قرآن را به زبان تازی بگفت مر آن را به نفس صاف خود پذیرفته بود و بسیط بی حروف و بی کلمات بود، امروز مخلوق است» (همان، ۱۳۸۴: ۵۹-۵۸). او با استناد به آیه قرآن می‌گوید: «آرنده قرآن سوی رسول روح است و روح جسم نباشد و آن چه جسم نباشد ازو آواز نیاید پس از فرشته آواز نیاید و همی‌گوید بر دل رسول فرود آمد جبرئیل و همی‌نگوید که پیش چشم او آمد» (همان، ۱۳۸۵: ۲۷). وی باور دارد که کتاب آسمانی معدن حکمت و جاودان باقی است:

کتاب ایزد است ای مرد دانا معدن حکمت که تا عالم به پای است اندرین معدن همی‌پاید

(همان، ۱۳۸۷: ق: ۱۹/۲۳)

از منظر وی «بقای مردم به قرآن است» به احکامی که در آن است و اگر کتاب خدای نباشد مردم یک‌دیگر را هلاک می‌کنند و به علم آموختن و طلب فضل نمی‌رسند و با ستوران برابر می‌شوند. (همان، ۱۳۸۴: ۵۳). ناصر خسرو کتب پیامبران الهی را محترم شمرده اختلافی میان آن‌ها و قرآن نمی‌بیند: «کتاب‌های خدای همه قرآن است بی‌هیچ خلاف و آن چه نادانان مر آن را خلاف دانند میان تورات و انجیل و قرآن به معنی هیچ خلاف نیست مگر به ظاهر لفظ و مثل و رمز خلاف است، پس میان رومیان انجیل است و میان روسیان تورات است و میان هندوان صحف ابراهیم است» (همان: ۵۴).

از نگاه وی الفاظ قرآن و اعمال شریعت‌های پیغمبران در ظاهر مختلف‌اند چنان که کالبد‌ها مختلف‌اند و معانی کتب الهی و تأویل شرایع رسولان همه یکی است مانند روح (همان: ۶۱-۶۰). بنابراین

وی الفاظ را صورت تنزیل و معانی آن‌ها را تأویل، و تنزیل را سخنی می‌داند که چیزهای عقلی را به چیزهای حسی مانند کرده‌است (همان، ۱۳۸۵: ۳۹۹). وی تنزیل را آشکار اما معنی و تأویل را پنهان از نادانان و پیدا بر دانایان می‌داند (همان، ۱۳۸۴: ۶۶) و به وجوه مختلف آیات توجه کرده و آیات محکم را بی‌نیاز از استدلال امام دانسته، آیات متشابه را نیازمند تأویل امام می‌شمارد و امام را فردی می‌داند که هفت صفت داشته باشد: ۱- امام پیشین او را به امامت منصوب کرده باشد. ۲- دارای نسب شریف و از اهل بیت رسول (ص) باشد. ۳- دارای علم دین باشد. ۴- پرهیزکار باشد. ۵- جهاد کننده به دست با کافران و به زبان با منافقان باشد. ۶- خصلت‌های نیکو داشته باشد. ۷- بی‌نیاز از دعوی امامت باشد (همان: ۷-۲۴۶). در کتب وی آیات بسیاری را می‌توان دید که خود به تأویل آن‌ها مطابق مذهب اسماعیلیه پرداخته و از تنزیل به تأویل عبور کرده سایرین را که در ظاهر مانده‌اند نکوهش کرده است. در قصیده‌ای با ردیف «ای رسول» درباره لفظ و معنی قرآن و لزوم وجود امام برای تأویل قرآن می‌گوید:

فتنه گشتستند بر الفاظ بی معنی هم	نیستند این‌ها قران خوان، طوطیانند، ای رسول
لفظ بی معنی چه باشد؟ شخص بی جان از قیاس	اهل بیت شخص دین را پاک جانند، ای رسول
خلق را از بهر معنی قران باید امام	این امامان مزور بی بیستند، ای رسول

(همان، ۱۳۸۷: ق ۳ ملحق / ۳۰-۲۸)

روی کرد زبانی ناصر خسرو را به قرآن کریمی توان به دو قسم تقسیم کرد:

۱- روی کرد شکلی نظیر اقتباس، درج، تضمین و حل که چگونگی استفاده او را از آیات شریفه در مطاوی اشعار و نوشته های او می‌توان دید. ۲- روی کرد محتوایی که بر پایه مذهب اسماعیلیه و نیز فلسفه و کلام به تفسیر و تأویل و تبیین آیات الهی می‌پردازد. گاه در این نوع روی کرد با استفاده از دانش لغوی، به ریشه و اشتقاق واژه‌های قرآنی پرداخته، معنی لغوی و ظاهری واژه‌ها و آیات را بازگو می‌کند و سپس به تأویل روی می‌آورد که برخلاف ظاهر نص و نیز شأن نزول آیات است، مثلاً در تفسیر «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ» می‌نویسد: واژه «شهر از شهرگی گرفته‌اند» و از شهر رمضان «آن کس را همی خواهد که سوی خدا مشهور است» و سرانجام نتیجه می‌گیرد که آن کس وصی ناطق است (همان، ۱۳۸۴: ۲۲۰) و از واژه‌های غنی و فقیر در آیه شریفه ۳۸ سوره محمد: «وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ» گفت خدای توانگر است و بدان مرناطق را خواست و شما همه درویشانید و بدان دیگر حدود را همی خواست که همه عالم اندر علم بدو حاجتمندند» (همان: ۲۰۶)، تأویلی باطنی و براساس مذهب اسماعیلیه به دست می‌دهد و از آن رو که در اقلیم خراسان به رسالت تبلیغ، مأمور شده می‌کوشد واژه‌های فارسی را جای‌گزین واژه‌های زبان دینی و قابل فهم مخاطبان دُرّ دری سازد.

فرق اسلامی با روی کردهای متنوعی با استناد به کتاب خداوند و بیان برهان‌های منطقی و احتجاجات عقلی در صدد کشف حقیقت بوده‌اند، گویی کلام، فصل مشترک آن‌ها بوده است. طبعاً روی کردهای متفاوت با وجود مقصد مشترک، آثاری ویژه مشرب و مذاق هر یک پدید آورده است. آثار ناصر خسرو به

تناسب گرایش ایمانی وی سرشار از عناصر کلامی اسماعیلی مذهبیان است. بر اساس دیدگاه او «تأویل چیزی نیست مگر باز بردن مر چیزی را بدان چه اول او است» (همان، ۱۳۸۵: ۳۹۵) و «تزیل سخنی است گفته بر چیزهای عقلی و مر آن را مانده کرده به چیزهای حسی» (همان: ۳۹۹). عنصر تأویل در جای جای کتاب‌های او مشاهده می‌شود و نویسنده مخاطب خود را از ظاهر لفظ به معنای دیگری مطابق شیوه فکری خود سوق می‌دهد. در نگاه او شریعت پایه آغازین نردبان صعود به بهشت است و بهشت در آثار او تأویل‌های مختلفی دارد، مانند: رستن از عالم ستوری (همان، ۱۹۹۸: ۶۸)، عالم ارواح و معدن لذات (همان: ۹۶)، دانایی (همان، ۱۳۸۴: ۴۱) و هر که بر پایه اول نردبان شریعت گام نهد به پایه آخر نمی‌رسد و این پایه چیزی جز علم تأویل نیست (همان، ۱۹۹۸: ۶۵).

پس از ورود اسلام به سرزمین ایران، فارسی‌زبانان در درک و فهم کتاب آسمانی قرآن کوشش‌های بسیار کردند. دین اسلام موضوعات و مضامین تازه‌ای را برای ایمان‌آوردگان به ارمغان آورد که در میان فرهنگ و دین آنان وجود نداشت و بایستی در قالب زبان گنجانده می‌شد و مظهر مفاهیم دینی در ظرفی مناسب و قابل درک جای می‌گرفت، بنابراین در کاربرد برخی واژه‌ها، ترکیبات و اصطلاحات عربی و دینی دگرگونی ایجاد شد. در طول نزول قرآن تا حال که حدود پانزده سده از آن می‌گذرد، ترجمه‌ها و تفاسیر بسیاری از قرآن پدید آمد. دانشمندان فارسی‌گو ضمن ترجمه و تفسیر از وجوه گوناگون به کتاب آسمانی نگریستند و غور و تعمق در آن‌ها از یک سو سبب تحوّل و تغییر در زبان فارسی شد و از سویی دیگر دگرگونی‌ها، تفاوت‌ها و تشابهات زبانی و گونه‌های آن را در نواحی و مناطق فرهنگی به نمایش گذاشت و زمینه بحث و فحص زبان‌شناسان را در چگونگی سیر تحوّل و تغییر ترکیب و ساختار واژه‌ها فراهم ساخت. مترجمان و مفسران قرآن مجید علاوه بر دانستن مبادی تفسیر چون علوم عربیه به ویژه صرف و نحو، اصول کلام و فقه، علم جدل و فقه، حدیث، خبر و اشعار عرب و قصص انبیاء و... مسؤولیت یافتن برابرهادهای فارسی را داشتند. نابسندگی واژه‌های عصر مترجم و مفسر اسباب روی آوردن به واژه‌های کهن و مهجور را فراهم می‌کرد؛ یا او را به خلق واژه‌های مرکب و مشتق وامی‌داشت. آثار منشور ناصر خسرو به ویژه «وجه دین» بر آگاهی وی بر مبادی علم تفسیر دلالت می‌کند. آثار او بسیاری از احادیث و اخبار مورد استناد اهل تشیع را در خود جای داده و بحث‌های وی درباره ریشه و اشتقاق کلمات عربی، تقسیم‌بندی انواع اسم، علم نحو، داشتن دیوانی به عربی، ذکر وجوه آیات قرآن نظیر ناسخ، منسوخ، محکم و متشابه از چیرگی او بر زبان عربی و بسیاری از علوم مورد نیاز در ترجمه و تفسیر قرآن حکایت می‌کند.

تفسیر و تأویل مذهبی و کلامی:

ناصر خسرو هم‌چون دانشمندان دیگر خطّه خراسان بزرگ که هم خویش را وقف آموختن و آموزاندن دین و زبان آن کرده بودند در محضر استادان مذهب شیعه اسماعیلی تلمذ و شاگردی کرده، آموزه‌ها و آموخته‌های مذهبی خود را در جای جای کتب خویش گنجانده و هنگام ترجمه و جای‌گزین کردن

برابرنهادهای فارسی به جای واژه‌های عربی قرآن به تأویل آیات نیز پرداخته است. وی به عنوان مفسر یا مترجم قرآن شناخته نشده ولی در میان آثار خویش به ترجمه و تأویل برخی آیات پرداخته است به گونه‌ای که می‌توان او را در این باره مفسر آیتانی از قرآن به روش باطنی برشمرد. در شیوه تفسیر باطنی، به بیان باطن آیات و معانی رمزی و اشاری آن‌ها می‌پردازند. تفاوت اساسی میان تأویل باطنی صوفیه و ناصر خسرو که از جمله دانشمندان اسماعیلیه به شمار می‌رود آن است که تفسیر و تأویل صوفیه، تفسیری ذوقی، الهامی و شخصی است و تهذیب نفس و متخلق شدن به مکارم اخلاقی از اهداف آن است ولی تفسیرها و تأویلات ناصر خسرو درباره آیات تعلیمی و در زمره تفاسیر کلامی است و آن را از بزرگان مذهب اسماعیلی فرا گرفته است و اغلب تأویلات وی تنها یک معنای باطنی دارد که به باور وی معنای اصلی است. اسماعیلیه اهل تعلیم باطنی هستند و به تبیین بطن آیات و احادیث می‌پردازند و از آن در جهت تعلیم آموزه‌های مذهبی و فلسفی خویش مدد می‌جویند و موضوعات مطروحه در آیات و احادیث را تأویل می‌کنند، ناصر خسرو به مؤمنان مخلص توصیه می‌کند که به دنبال تأویلات کتاب وی باشند: «مؤمنان مخلص را وصیت آنست که چون این کتاب را بخوانند بر خواندن این راضی نشوند بلکه بر موجب تأویلات این بروند و شریعت را به دانش به کار بندند تا نفس جزوی پای بند عالم طبیعت باشد افعال خویش را از کالبدها تواند نمودن و شریعت را بسزا کاربندد که این عالم طبیعت سرای کاریست و سرای جزا و آسایش نیست که اندرین سرای آسایش بجوید» (همان، ۱۳۸۴: ۳۰۳). در کتب وی تأویلات بسیاری درباره آیات و احادیث وجود دارد. «استوی» در آیه شریفه «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ»، به راست شدن برگردانده شده و تأویل آیه آن است که فرمان خدا بر قایم قیامت که او عرش خدای است راست می‌شود (همان، ۱۳۶۳: ۱۶۵). ترکیب اضافی «ابن السبیل» در آیه شریفه «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ» به «زاده راه» ترجمه و از آن مستحجب اراده می‌شود (همان، ۱۳۸۴: ۳-۱۸۲).

در عصر ناصر خسرو تفاسیر مختلفی از مفسران شیعه و اهل سنت به جای مانده که به برخی اشاره می‌شود:

تفاسیر اهل تسنن:

«تفسیر مفردات الفاظ قرآن» تألیف «ابوالقاسم حسین بن محمد بن مفضل» معروف به «راغب اصفهانی» (وف ۴۰۳ ه.ق) با شیوه لغوی.

«متشابه القرآن» تألیف «عبدالجبار همدانی» (وف ۴۱۵ ه.ق) با روش کلامی.

«تزیه القرآن» تألیف «عبدالجبار همدانی» (وف ۴۱۵ ه.ق) با روش کلامی.

«الکشف و البیان عن تفسیر القرآن» تألیف «احمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری» (وف ۴۲۷ ه.ق) با شیوه روایی.

«لطایف الاشارات» از «ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری» (وف ۴۶۵ ه.ق) با شیوه باطنی و صوفیانه.

تفاسیر شیعی:

«التحصيل فی مختصر التفصيل» از «احمد تمیمی اندلسی» (وف ۴۴۰ ه.ق) با گرایش ادبی.
 «التبیان فی تفسیر القرآن» از شیخ الطائفه «محمد بن حسن طوسی» (۴۶۰ م.ق) با روش روایی، لغوی و کلامی.
 «حدایق ذات بهجة» تألیف «ابویوسف عبدالسلام قزوینی» (وف ۴۸۸ ه.ق) از مفسران شیعه زیدی، با شیوه کلامی.

شیوه‌های واژه‌سازی و واژه‌گزینی ناصر خسرو:

زبان نهادی اجتماعی و عهده‌دار معماری تاریخ ملل است و از تغییرات جوامع و عوامل برون‌زبانی تاثیر می‌پذیرد. در سده‌های چهارم و پنجم، تألیف کتب علمی به زبان فارسی آغاز شده بود و ابن سینا به ویژه در دانش‌نامه‌ی علایی در جمع‌آوری و خلق اصطلاحات فلسفی و علمی به زبان مادری، پیش‌رو نویسندگان بعدی بود و ابوریحان بیرونی در «التفهیم لأوائل صناعة التنجیم» خزانه‌ای از اصطلاحات فارسی را در علم ریاضی که از اواخر عهد ساسانی وجود داشته حفظ کرد. ناصر خسرو را می‌توان ادامه‌دهنده سنت و شیوه واژه‌سازی اواخر دوره ساسانی به شمار آورد. واژه‌ها، اصطلاحات فلسفی، کلامی و مذهبی و شیوه‌های واژه‌سازی او را در آثار پهلوی بازمانده می‌توان دید. بسیاری از واژه‌ها و ریشه‌های زبان‌های باستانی و میانه ایران که زبان فارسی امروزی بازمانده آن‌هاست از منابع اخذ واژه در واژه‌گزینی ناصر خسرو است. واژه‌سازی و واژه‌گزینی فرایندی است که در طی آن برای مفهوم مشخص علمی، فنی، حرفه‌ای، هنری و دینی معمولاً یک و در مواردی بیش از یک لفظ برگزیده یا ساخته می‌شود. فرایندهای واژه‌سازی و واژه‌گزینی در متون پهلوی وجود داشته‌اند و تداوم آن‌ها را در آثار منشور ناصر خسرو می‌توان دید. از سخنان برخی نویسندگان آشکار می‌شود که هنوز در قرون چهارم و پنجم برخی با خط و زبان پهلوی آشنایی داشته‌اند. ترجمه بعضی از رسالات از پهلوی به فارسی مانند ایاتکار زیران، کارنامه اردشیر پاکان، داستان بهرام گور و برخی دیگر که ترجمه آن‌ها جزو شاهنامه‌ها قرار داده شده، نشان از حیات زبان پهلوی می‌دهد. ابیات ناصر خسرو نیز نشان از آشنایی وی با خط و زبان پهلوی می‌دهد:

قصه سلمان شنوده‌ستی و قول مصطفی
 کو از اهل البیت چون شد با زبان پهلوی
 (همان، ۱۳۸۷: ۱۶۴/۳۰)

ای خواننده کتاب زند و پازند
 دل پر ز فضول و زند بر لب
 زین خوانشدن زند تا کی و چند؟
 زردشت چنیبش نداشت در زند؟
 (همان، ۱۳۸۷: ۱۱-۱۲)

ناصر خسرو در متون منشور خود، هنگام ذکر آیات به ترجمه آن‌ها پرداخته در برابر واژه‌های قرآنی، واژه‌های برابر نهاد فارسی موجود یا از پیش موجود را جای‌گزین می‌نماید. اما شایان ذکر است که وی در آثار منشور خود از اصطلاحات دینی مفرد و مرکب عربی، اصطلاحات مرکب فارسی-عربی و ترکیبات فارسی-عربی بسیاری بهره برده است و گاه اصطلاحات و واژه‌های مذهبی فارسی و عربی را خود تعریف کرده، معنی آن‌ها را به دست می‌دهد:

«جن را گفت که آن را به پارسی پری گویند و دیگر انس را یعنی مردم را» (همان، ۱۴۰: ۱۳۶۳-۱۳۹). «معصیت، بگذاشتن فرمان باشد» (همان، ۱۴: ۱۳۵۹). «فارسی احد، کسی است و به فارسی واحد، یکیست» (همان، ۱۳۸۴: ۱۰). «رحمت مهر باشد که آن پدید آید اندر دل» (همان، ۱۰۸). «مر ایشان را مردم گویند به پارسی و انسان گویند به تازی» (همان، ۲۶۹: ۱۳۶۳). «بزه را نیز ورز خوانند بتازی» (همان، ۳۰۱۳۵۹). «مر آن پاکیزه‌ها را به تازی سلاله گویند» (همان، ۱۵۴۱۹۹۸). «روزه را به تازی صوم گویند» (همان، ۲۱۷: ۱۳۸۴).

زبان، ابزار انتقال اندیشه و تجربیات هنری و عاطفی هر قومی است و زبان دین گونه‌ای از زبان است که به تناسب گفتمان مختص آن، خلق و گزینش اصطلاحات آن ویژگی‌های خاص خود را دارد. در گفتمان دینی زبان ابزار انتقال اطلاعات و برقرارکننده ارتباطی روشن میان دال و مدلول است و زبان فارسی قابلیت بالقوه واژه‌سازی را داشته است. ناصر خسرو در گزینش و ساختن برابرنهاده‌های فارسی از واژگان از پیش موجود زبان فارسی که ریشه در زبان‌های باستانی دارند در جهت جای‌گزین ساختن آن‌ها به جای اصطلاحات عربی استفاده می‌کند و در این راستا پیرو گویشوران قدیم به وام‌گیری درون‌زبانی و برون‌زبانی یا ترجمه قرضی می‌پردازد و این امر گواه آن است که همه اصطلاحات بر ساخته او، زائیده ذهن خلاق او نبوده بلکه پیشینه آن‌ها را در زبان پهلوی می‌توان جست. وی ضمن کاربرد واژه‌های ساده به استفاده از انواع واژه‌های مرکب و مشتق می‌پردازد. هر زبانی برای رفع نیازهای جدید خود، ناگزیر از وام‌گیری واژه‌ها و اصطلاحات جدید است و مسلماً با تغییر نگرش دینی و مذهبی، و نبود برابر واژه‌ها و اصطلاحات مذکور در زبان میزبان، بیان مفاهیم جدید جز با واژه‌های موجود در زبان دین ممکن نیست صورت پذیرد. زبان فارسی، واژه‌های مترادف بسیاری را از زبان عربی وام گرفته است، اصطلاحات دینی چون: خمس، زکات، حج از جمله آن‌هاست. قرض‌گیری غیر ضروری، یکی از علل ایجاد ترادف می‌شود و ناصر خسرو در آثار خود برای یادآوری گاه کلمات مترادف را در کنار هم در جملات و عبارات به کار می‌برد: فرستاده را که در زبان پهلوی به صورت *fristak* (فره‌وشی، ۱۳۸۱: ۳۷۵) وجود داشته در کنار مترادف آن یعنی رسول به کار می‌برد: «مردم موافق نفس کل به اطاعت رسول شود که او فرستاده نفس کل است به تأیید عقل کل تا مردمان را سوی علم توحید خواند» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۳۹).

اشتقاق به معنی شکافتن و مشتق چیزی است که از اصل فعل گرفته شده باشد: «هُوَ مَا أُخِذَ مِنْ لَفْظِ الْفِعْلِ؛ نحو: (اِکْرَامُ) اُکْرِمَ، (مَطْبَخٌ) طَبَخَ» (الشرتونی، ۱۴۲۲: ۴۴). برخی دستوریان هنگام بحث درباره اشتقاق هم به اشتقاق از فعل و هم وندها پرداخته و آن را به دو قسم فعلی و غیر فعلی تقسیم کرده‌اند و

گویند: مشتق کلمه‌ای است که با پیشوند و پسوند ساخته شود خواه از فعل گرفته شده باشد خواه از غیر فعل (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۵۲). در زبان‌های فارسی باستان و حتی میانه اشتقاق از ریشه فعل وجود داشته- است (برومند سعید، ۱/ ۴۹: ۱۳۸۳-۴۲۳). ناصر خسرو واژه مشتق را «شکافته» معنی می‌کند و در حدیثی از حضرت رسول (ص) نیز از کلمه اشتقاق معنای شکافتن را اراده می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ أَحَبُّ الْأَرْحَامِ وَأَمَرَ بِوَصْلِهَا وَاشْتَقَّ لِنَفْسِهِ اسْمًا وَهُوَ الرَّحْمَنُ، كَفَتِ خَدَايَ دُوسْتَ دَارِدَ مَرَّحَامَ رَا وَبِفَرْمُودِ بِيُوسْتَنَ بَهْ أَنْ وَ بَشَكَافَتِ خُويُشْتَنَ رَا نَامِي أَزْ أَنْ وَ أَنْ نَامَ رَحْمَنُ اسْت» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۱۰۷) و اشتقاق بعضی از کلمات عربی و فارسی را ذکر می‌نماید: «رحیم شکافته است از رحمت» (همان: ۱۰۸)، «شهر از شهرگی گرفته‌اند» (همان: ۲۲۰)، گرمابه شکافته از آب گرم و گردون شکافته از گشتن است (همان، ۱۳۵۹: ۵). به نظر می‌رسد در تعریف وی مشتق هم تعریف ترکیب و هم تعریف اشتقاق را دربردارد.

وندها تک‌واژه‌های وابسته دستوری‌اند که به تنهایی و به طور مستقل به کار نمی‌روند و به تک‌واژه‌های دیگر می‌پیوندند و واژه‌های جدید می‌سازند. ناصر خسرو واژه‌های بسیاری را به روش وندافزایی که در زبان پهلوی نیز کاربرد داشته به کار برده است:

با استفاده از پسوند «ا» صفت مشبیه دانا را به جای علیم قرار داده است: «إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ... او دانا است بدانچ در دل‌هاست» (همان، ۱۳۵۰: ۲۴۰).

پسوند وصفی و مصدری «ار» را با جای‌گزین کردن واژه دیدار dītar (مکنزی، ۱۳۸۱: ۲۴۸) به جای بصر به کار برده: «لَقَدْ كُنْتُ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ، هُمِي گويد تو اندر غافلی بودی ازین پیش و ما برهنه کردیم از تو روی‌پوش تو و دیدار تو امروز تیز است» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۱-۱۲۰).

واژه āzmāyišn (فره‌وشی، ۱۳۸۱: ۷) را که دارای پسوند -išn اسم مصدرساز است به جای واژه مکر به کار برده: «أَقَامُنَا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا قَوْمُ الْخَاسِرِينَ هُمِي گويد ایمن مباشید از آزمایش خدای [که ایمن نباشند از آزمایش خدای] مگر گروه بدکاران» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۲۸۰).

با پیشوند «اندر» که در زبان پهلوی «اتر» بوده و مفهوم ظرفیت داشته، واژه اندر خورد را برابر کفو به کار برده: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ یعنی نیست اندر خورد مرو را هیچ کس» (همان: ۱۰۳).

پیشوند pa/ati فارسی باستان چون جزئی مرده و جدایی ناپذیر در واژه pātafrās پادافراه و pādāšn پاداش فارسی میانه زردشتی مانده است (ابوالقاسمی، ۱۳۶۷: ۷۹). ناصر خسرو این پیشوند نازایا را در واژه‌های پادشا و پادشاه در معانی ملک و قدیر استفاده است: «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، هُمِي گويد که او بر همه چیزی پادشاست» (ناصرخسرو، ۱۳۵۹: ۱۸۳). «خدای تعالی پیدا کرده است به- گفتار خویش قُلْ أَغُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، گفت بگو که مر خویشتن را نگاه دارم به‌پروردگار مردمان، مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ، پادشاه مردمان خدای مردمان» (همان، ۱۳۸۴: ۱۰۶-۱۰۵). پادشاهی به جای ملک: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا، هُمِي گويد: بدادیم فرزندان ابراهیم را کتاب و حکمت و

بدادیمشان پادشایی بزرگ» (همان، ۱۳۵۹: ۱۶۴).

پیشوند «فرو» را که از پیشوندهای فارسی دری است، در تاکید فعل به کار برده، فرو فرستاندن به جای انزال: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ». همی گوید نیست هیچ چیز جز آنک نزدیک ماست خزاین های آن و فرو نفرستیمش مگر به اندازه دانسته و فرو فرستاندن مثل است بر فایده دادن حدی برتر حدی فروتر را» (همان: ۱-۲۳۰).

پیشوند نفی -a و ana پیش از صامت ها و an پیش از مصوت ها، پیشوندهای سازنده اسم از اسم و صفت از اسم و صفت در فارسی باستان بوده اند (ابوالقاسمی، ۱۳۶۷: ۷۰). ناصر خسرو از پیشوند نفی ساز «نا»، برای ساختن صفت و مصدر بهره برده است. نابینا به جای اعمی: «هر که عالم طبایع را نداند نفس او در حصار طبایع بسته باشد و وی نابینا باشد در سرای آخرت و آنک خداوند طبایع است و غافل از آن ها او نابینا تر باشد، چنانک خدای عز و جل می گوید: وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا» (ناصر خسرو، ۱۹۹۸: ۴۲). ناراست به جای غیر مستقیم: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» همی گوید: ما را راه نمای سوی صراط مستقیم، چون صراط مستقیم راست همی فرماید خواستن دلیل آن است که به صراط ناراست جز از خدا یافته شود» (همان: ۶۸). ناسپاسی به جای کفران: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» گفت اگر شکر کنید در نعمت شما زیادت کنم و گر کفران آرید یعنی که ناسپاسی کنید عذاب من سخت است» (همان، ۱۳۵۹: ۳-۲۲). ناسزاواری به جای نشوز: «بفرمود مردان را که چون از زنان ناسزاواری و گردن کشی بینید مر ایشان را پند دهید... قوله: وَاللَّائِي تَحَاوُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُزُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ» (همان، ۱۳۶۳: ۲۹۸).

با پسوند «نده» در مفهوم صفت فاعلی، گشاینده را برابر فتاح و فرماینده و پوشنده را برابر اماره و غفور و نگرنده را برابر ناظره قرار داده است: «قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ» همی گوید: بگو میان ما جمع کند پروردگار ما پس آنگه بگشاید میان ما و او گشاینده دانا است» (همان، ۱۳۸۴: ۳۷). «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» نفس فرماینده است به بدی، مگر آن که برو رحمت کرد پروردگار من پوشنده (پوشانیده) مهربانست» (همان، ۱۳۵۹: ۴۱). «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ، إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ، وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ، تَنْظُرُ أَنْ يَفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ، رُوى های آن روز تازه باشد و سوی پروردگار خویش نگرنده باشد و رُوى های آن روز ترش گشته باشد تا گمان بری پشتشان همی بشکند» (همان: ۲۱۷). پسوند «ه» را برای ساختن صفات مفعولی مانند خائیده به جای مضغه به کار برده است: «مر آن نطفه را خون بسته کردیم آنگه مر آن خون بسته را چون گوشت خاییده کردیم» (همان، ۱۳۵۹: ۴-۵۳).

«پیشوند ham-ham فارسی میانه به صورت ان، هن، هم، چون جزئی مرده و جدایی ناپذیر» (ابوالقاسمی، ۱۳۶۷: ۷۶) به کار رفته، معنی مجاورت و همکاری می دهد (طاووسی، ۱۳۷۲: ۴۶) این پیشوند برای ساختن صفت و قید به کار می رود: هم باز hambāz و hanbāz (فرهوشی، ۱۳۸۱: ۴۱) معنای شریک دارد و ناصر خسرو از واژه انبازگاران به جای مشرکین استفاده کرده است: «وَجَّهْتُ وَجْهِي

لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، گوید من روی نهادم بدان خدای که بیافرید آسمان‌ها و زمین را و بشناسانید دیده و نادیده را پاک پرستیدنی و نیستم من از آن انبازگاران» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۱۷۲).

وی هم‌سنگ را به جای مثقال به کار برده است: «قوله: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ گفت هر که هم‌سنگ ذره‌ای اندرین جهان نیکی کند مران را ببیند و هر که هم‌سنگ ذره‌ای بدی کند مران را ببیند» (همان، ۱۳۵۹: ۵۱).

ترکیب و اشتقاق فرآیندی است که به زبانی زبان کمک می‌کند و ناصر خسرو با استفاده از آن به خلق و گزینش واژه‌های جدید در مفهوم اسم مصدر، صفت فاعلی، مفعولی و عالی و... می‌پردازد و برخی اصطلاحات فارسی را جای‌گزین معادل‌های عربی می‌کند؛ مانند:

گم بودگی به جای ضلالت: «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا... هر که با خدای انباز گیرد گم بوده شود گم بودگی دور» (همان: ۱۴).

دوست‌گرفته به جای خلیل: «وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا دلیل است بر آن که میان دوست‌گیرنده و دوست‌گرفته مجانست است» (همان، ۱۳۶۳: ۱۸۳).

یادکرد به جای ذکر: «قوله تعالى: أَوْ عَجِثُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ، همی - گوید به‌شگفت می‌دارید که بیاید به‌سوی شما یادکردی از پروردگار شما» (همان، ۱۳۸۴: ۹).

ترس‌کارترین به جای اتقی: «خدای تعالی گفت: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ همی گوید عزیزترین شما نزدیک خدای ترس‌کارترین شماس» (همان، ۲۴).

نیکوآفریننده‌تر به جای احسن الخالقین: «آفریدگاران بسیاریند و خدای از آن‌همگان نیکوآفریننده‌ترست، قوله: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (همان، ۱۳۶۳: ۶۲).

گسترش معنایی یا نوگزینش، گزینش آگاهانه واژه‌های موجود در زبان است که با حفظ معنی پیشین، معنی جدید مشابه یا غیر مشابه به آن داده می‌شود. دین الهی اصطلاحات و واژه‌های مخصوص به خود را به همراه دارد که گاه احتمالاً معادلی در زبان مقصد ندارند. ناصر خسرو با کاربرد واژه‌های فارسی موجود، به گسترش معنایی آن‌ها پرداخته در برابر واژه‌های قرآنی، واژه‌های برابر نهاد فارسی یا از پیش موجود را جای‌گزین می‌نماید. گاهی برای واژه مفرد قرآنی، واژه بسیط و گاه ترکیب وصفی و گاه ترکیب اضافی یا مرکب و مشتق جای‌گزین می‌کند:

نماز را که در فارسی میانه namāč (حسن دوست، ۱۳۹۳: ج ۴/۲۷۷۶) و در اصل خم‌شدن و تعظیم کردن بوده به جای صلوة به کار می‌برد: «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى همی گوید: نمازها را نگاه دارید خاصه نماز دیگر را» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۱۳۲) و با افزودن صفت یا مضاف‌الیه شبکه معنایی آن را گسترش می‌دهد، مثل: نماز پیشین، نماز دیگر، نماز خفتن، نماز شام، نماز بامداد. (همان، ۱۳۷) نمازگاه به جای مصلی: «قوله: وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى، همی گوید که از جای ایستادن ابراهیم،

نمازگاه و قبله گیرند» (همان، ۱۳۶۳: ۱۷۳).

آرمیده از āramītan (فره وش، ۱۳۸۱: ۶) به جای مطمئنه برمی‌گزیند: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً... ای نفس آرمیده بازای سوی پروردگارت» (ناصرخسرو، ۱۳۵۹: ۵۲). ترکیب قرآنی اولی‌البصار را به خداوندان چشم‌ها ترجمه و از آن خردمندان xradōmand (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۳۳) را تأویل می‌کند: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ، هُمی‌گوید اندازه گیرید ای خداوندان چشم‌ها یعنی ای خردمندان» (ناصرخسرو، ۱۳۵۹: ۸۳). واژه یاددادن را در مفهوم یادآوری کردن می‌آورد، نه در مفهوم امروزی آموزش‌دادن: «مِر او را از عالم او یاد دهد تا دست از این عالم کوتاه کند» (همان، ۱۳۸۵: ۳۱۹).

برخی از شیوه‌های ساختن افعال جعلی ماضی و مضارع در فارسی میانه، در فارسی دری نیز به جای مانده است. وی برخی اسامی فارسی را بدون افزایش پسوند و گاه با ترکیب با فعل معین به جای اصطلاحات عربی به کار می‌برد:

بسیج کردن به جای اعتداد: «وَمَنْ يَفْتُنْ مِنْكَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَّلْ صَالِحًا تُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا... وگر خدای را خواهید و پیامبر او را و سرای بازپسین را خدای بسیج کردست مر نیکوکاران را از شما مزدی بزرگ» (همان، ۱۳۵۹: ۱۰۰).

زنده کردن به جای احیاء: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُينَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» همی‌گوید بر سبیل سوال که: چه گویند که آن‌کس که مرده بود ما او را زنده کردیم و مر او را روشنایی دادیم که بدان روشنایی اندر مردمان همی‌روند، چون آن‌کس است که او به‌مثل اندر تاریکی هاست کز آن بیرون نیاید؟ چنین آراسته کردند مر کافران را کارهای ایشان» (همان، ۱۳۶۳: ۳۱۲).

پاک کردن به جای محو: «وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ، همی‌گوید: خدای پاک کند مر باطل را و اثبات کند حق را به سخنان خویش که او دانا است بدان چه در دل هاست» (همان، ۱۳۵۹: ۲۴۰).

اندازه کردن به جای تقدیر: «وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا همی‌گوید بیافریدم و مر هر چیزی را و اندازه کردم» (همان، ۱۹۹۸: ۲۴).

نحو شامل قواعدی است که چگونگی در کنار هم قرار گرفتن واژه‌ها را تعیین می‌کند و سازهایی چون گروه و جمله می‌سازد. گروه نحوی بزرگتر از واژه است و از کنار هم قرار گرفتن یک هسته و یک یا چند وابسته به وجود می‌آید. در این شیوه، مفاهیم نویافته در قالب واژه‌های مرکبی که اجزای آن، پیوند نحوی با هم دارند بیان می‌شوند. ناصرخسرو از پیوند دو یا چند واژه با عناصر پیرامونی آن‌ها، تکرار یا کسره اضافه یا حرف اضافه مفاهیم دینی به دست می‌دهد، مانند مضاف و مضاف الیه‌ها، ترکیبات وصفی، گروه‌های حرف اضافه دار زیر:

آب گُند gund (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۹۳) به جای نطفه: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ، ... و هر آینه ما مردم را از گلی که نفل ازو جدا گشته بود آفریدیم، پس آن را آب گُند کردیم اندر مکان جای گیر» (ناصرخسرو، ۱۹۹۸: ۲۱).

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ، ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ... مردم را بیافریدم از گلی بیرون‌آخته از جایی، چنانک از میان انگشتان بیرون جوشد گل چون بفشارندش، آن‌گاه مر آن را آبی اندک کردیم اندر قرارگاهی استوار آنکه مر آن نطفه را خون بسته کردیم آنکه مر آن خون بسته را چون گوشت خاییده کردیم، آن‌گاه مر آن را استخوان آفریدیم، آنکه آن استخوان‌ها را به گوشت پیوشانیدیم، آن‌گاه آفرینش دیگر کردیمش» (همان، ۱۳۶۳: ۴-۵۳).

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ، همی گوید نیست هیچ چیز جز آنک نزدیک ماست خزاین‌های آن و فرو نفرستیمش مگر به اندازه دانسته» (همان، ۱۳۵۹: ۱-۲۳).

«فریب ابلیس ملعون در خلق رفت و گمان خویش بر بیشتر امت راست کرد مگر اندک از مردم که ایشان بر نور ایمان بماندند و از مکر دیو فریبده برستند، چنان که خدای تعالی گفت قوله تعالی: وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، گفت ابلیس گمان خویش بر ایشان راست کرد و از پس او برفتند مگر گروهی از گرویدگان» (همان، ۱۳۸۴: ۲۱۰).

«مکافات دشمنان خدای، آتش است که مر ایشان را اندرو سرای جاویدی است مکافات آنچه به‌نشانه‌های ما منکر شدند، بدین آیت قوله: ذَلِكَ جَزَاءُ أَغْدَاءِ اللَّهِ التَّائِبِينَ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» (همان، ۱۳۶۳: ۱۹۰).

گرداندن سخن از جای، به جای تحریف: «این تفسیر نباشد بل تحریف سخن خدای باشد و خدای تعالی همی‌نکوهد گروهی را که سخن او را از جای بگردانند بدین آیت: قَوْلُهُ: يَحْرِفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» (همان: ۴۱).

بازگردنده از گناه به جای تائب: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ، گفت بازگردنده از گناه چون آن کس است که او را هیچ گناه نیست» (همان، ۱۳۵۹: ۲۴۰).

ناصرخسرو برای ستاک حال برخی افعال دو مصدری مصدر فرضی و فعل قیاسی به کار برده است، مانند:

پرهیزیدن pahrēxtan (میرفخرایی، ۱۳۹۴: ۴۱۴) به جای استعاذه: «و گر حسد غذای بزرگ نبودی خدای تعالی مر رسول مصطفی را صلی‌الله‌علیه و آله نفرمودی ازو پرهیزیدن سوی پروردگار خویش، چنان که گفت قوله: وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ گفت: بگوی که من به‌خدای پرهیزم از شرّ حاسدی که حسد کند» (ناصرخسرو، ۱۳۵۹: ۱۶۰).

الفغدن را که ماضی آن از خود آن و امر و نهی و مضارع آن از الفنجیدن می‌آید، به جای کسب به کار

برده: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءُ بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ» گفت هر که دزدی کند از مرد و زن دست‌های ایشان برید مکافات آنچ ایشان الفغدند^۱ تا رسوا شوند از خدا و رسول او» (همان، ۳۸۴: ۴۶).
 گرچه ناصر خسرو برای واژه‌های مختلف عربی معادل‌های مختلف مترادف جای‌گزین می‌کند، گاه برای واژه‌های متعدّد عربی یک واژه یکسان به عنوان مترادف ذکر می‌کند؛ برای مثال: واژه دوری را برابر نهاد مجانب و لعنت (همان، ۱۲۲ و ۲۶۵)، بزه bazag (میرفخرایی، ۱۳۹۴: ۳۵۳) را برابر نهاد اثم و وزر (ناصر خسرو، ۱۳۵۹: ۳۰-۲۹)، بازی را برابر نهاد عبث، باطل، لعب (همان، ۱۳۸۴: ۴۷ و ۱۳۸۵: ۳۲۲ و ۱۳۵۹: ۲۰)، مرده را برابر نهاد هامده، میت (همان، ۱۳۸۴: ۲۴۴)، و دوزخ را برابر نهاد نار، جهنم، جحیم، سعیر (همان، ۱۳۵۹: ۱۴۲، ۱۳۸۴: ۴۱ و ۱۳۶۳: ۴ و ۱۳۸۴: ۴۵) قرار داده و گاه از یک واژه برای دو معنا یا دو مفهوم اسم فاعل و صیغه مبالغه استفاده کرده است.

- برابر نهاد «دروغ‌زن» را در نمونه‌های زیر هم برای «کاذب» و هم «کذاب» به کار برده است:
 «وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ...» خدای گواهی می‌دهد که منافقان دروغ‌زان‌اند» (همان، ۱۹۹۸: ۴۰).

«خدای تعالی گفت اندر گروه‌هایی که امامان روزگار خویش را دروغ‌زن کردند، اندر سوره الشعراء برین هنجار که گفت: قوله: فَكَذَّبُوهُ فَاَهْلَكْنَاهُمْ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَايَةً وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِيْنَ» (همان، ۱۳۶۳: -۱۶۲).

- برای واژه نطفه در آیه شریفه: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِيْ قَرَارٍ مَّكِيْنٍ»، دو برابر نهاد فارسی آب اندک و نیز آب گند را آورده است (همان، ۴۵۳ و ۱۹۹۸: ۲۱).
 - واژه «آزمایش» را برابر «مگر» و «فتنه» آورده است:

«اَفَاَمِنُوْا مَّكَرَ اللّٰهِ فَلَا يَأْمُرُ مَّكَرَ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُوْنَ» همی‌گوید ایمن مباشید از آزمایش خدای [که ایمن نباشند از آزمایش خدای] مگر گروه بدکاران» (همان، ۱۳۸۴: ۲۸۰).
 «قوله تعالى: وَاعْلَمُوا اَنَّمَا اَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ كَفْت بدانید که مال‌های شما و فرزندان شما آزمایشند مر شما را» (همان، ۵۵).

- برابر نهاد «بدی» را به جای «سینه»، «فجور» و نیز «شر» به کار برده است:
 «مر بدی را جزا بدیست، چنان که گفت: وَالَّذِيْنَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذٰلَٰهُ، این آیات همی حکم کنند که آن کس که مر او را بدی و نیکی نیست مر او را جزا نیست» (همان، ۱۳۸۵: ۳۳۷).

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَاَلْهَمَهَا فُجُوْرَهَا وَتَقْوَاهَا، گفت: به نفس و آنچ مر او را راست کرد و الهام دادش به نیکی و بدی» (همان، ۱۳۶۳: ۱۰۴).

«قوله: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» گفت هر که هم‌سنگ ذره‌ای اندرین

^۱ در متن کتاب الفغدنده آمده است.

جهان نیکی کند مران را ببیند و هر که هم‌سنگ دژه‌ای بدی کند مران را ببیند» (همان، ۱۳۵۹: ۵۱).

- واژه آفریدن را برابر «جعل»، «انشاء»، «خلق» و «فطر» می‌نهد (همان: ۸۵ و ۲۱ و نیز همان، ۱۳۸۴: ۱۷۲) و اسم مصدر «آفرینش» را در ترجمه «ملکوت» که مصدر ملک (فعل ماضی) است و تاء به آن داخل شده (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۷۳) در ترجمه آیه: «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هِمِّيْ كَوَيْد: اندیشه نکنند اندر آفرینش آسمان‌ها و زمین» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۹۶) به کار می‌برد و آن را برابر واژه «خلق» که اصل آن، اندازه‌گیری و تقدیر است: «الْخَلْقُ أَصْلُهُ التَّقْدِيرُ الْمُسْتَقِيمُ وَ يَسْتَعْمَلُ فِي إِبْدَاعِ الشَّيْءِ مِنْ غَيْرِ أَصْلٍ وَلَا احْتِذَاءِ» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۵۷) قرار می‌دهد: «مَا أَشْهَدُهُمْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسَهُمْ كَفَتْ كَوَيْدَ بَرِ اِيشَانِ آسمان‌ها و زمین را و نه مر آفرینش نفس‌های ایشان را» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۲۸۶).

همین واژه را موصوف قرار داده صفت «بازپسین» را به آن اضافه می‌کند و در ترجمه «النَّشْأَةُ الْآخِرَةُ» (ناصرخسرو، ۱۳۵۹: ۲۱) به کار می‌گیرد که: «النَّشْأَةُ وَالنَّشْأَةُ: إِحْدَاثُ الشَّيْءِ وَ تَرْبِيَتُهُ.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۰۷) و صفت «دیگر» را به آن اضافه و در ترجمه أَتَشَانَاهُ خَلَقًا آخَرَ با برابرنهاد «آفرینش دیگر» (همان، ۱۳۶۳: ۴۵۳) استفاده می‌کند. با اتصاف نخستین به آن در ترجمه «النَّشْأَةُ الْاُولَى» (همان، ۱۳۵۹: ۲۱۵) ترکیب «آفرینش نخستین» را جای‌گزین می‌کند.

- گاه از یک ریشه برابرنهادهای هم‌خانواده برای واژه‌های هم‌خانواده قرآنی استفاده می‌کند، مثلاً مصدر «آمرزیدن» را برابر «غفران» که از غَفَر به معنای پوشاندن گرفته شده در ترجمه «یغفر» در آیه زیر به کار می‌برد: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، هِمِّي كَوَيْد: بگویی یا بندگان من آنک گناه بسیار کردید از رحمت خدای نوید مباشید که خدای بیامرز همه گناهان را» (همان: ۹۸)، اشتقاق «آمرزگار» را برابر «غفور» در آیه: «أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ كَفَتْ: بدانید که خدای تعالی آمرزگار و مهربانست» (همان، ۱۳۸۴: ۵۵).

- برابرنهاد «پوشاننده» را به جای غفور در آیه زیر به کار می‌برد: «إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا.» می‌گوید هیچ چیز نیست مگر آن‌که می‌تسبیح کند به ستایش خدای تعالی ولیکن شما تسبیح ایشان ندانید که وی آهسته پوشاننده است» (همان، ۱۹۹۸: ۵۹)، اما همان واژه را برای ترجمه واژه قرآنی دیگری نیز به کار می‌برد. کفر در لغت به معنی پوشاندن است و در علاج بدی‌ها و ناپسندها تعبیر پوشاندن آن‌ها مناسب است (قرشی بنایی، ۱۴۱۲: ۳/۳۴۹) و در آیه «وَ يَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ مَرَادِ اِيشَانِ پوشاندن و از بین بردن آثار گناهان است» (همان: ۱۲۴/۶) و کاربرد تکفیر در مورد عفو و گذشت از سیئات، در قرآن شایع است (امامی، ۱۳۸۹: ۱۲۷/۲). ناصرخسرو به جای این اصطلاح همان واژه‌ای را به کار می‌برد که در ترجمه غفران به کار برده: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا.» گفت: اگر دور باشید از بزرگ گناهان و از آن برگردید بیامرزیم بدی‌های شما را و بیاپید به‌جاهای پرمایه» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۲۷۱).

اشتراک لفظی اصطلاحی است که بر واژه‌ای که بیش از یک معنا داشته باشد، اطلاق می‌شود. در پدیده اشتراک لفظی، یک واژه در آیات مختلف قرآن به یک لفظ آمده و در هر آیه، معنایی غیر از آیه دیگر دارد، برای مثال واژه «صلاة» از واژه‌های پر کاربرد در قرآن کریم است و در هفت وجه: نماز، دعا، درود و آفرین، آمرزش و رحمت، دین، کنشت و قرآن خواندن به کار رفته (تفلیسی، ۱۳۸۶: ذیل صلاة)، ناصر خسرو این واژه را در صلوات بر پیامبر و خاندانش آورده اما از آن وجه تأویلی پیروی و فرمان‌برداری کردن از «اساس» را که از مراتب دعوت مذهب اسماعیلیه است اراده کرده است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَ صَلِّ عَلَى بَهْزَبَانِ تَازِي مِنْ بَنِي إِسْرَافِيلَ» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۲۹۹). «تأویل صلوة بر رسول و آل رسول آنست که بدانی از پس او باید رفتن به فرمان‌برداری اساس» (همان: ۳۰۰) و نیز آن را در معنای عبادت مخصوصی که در رأس عبادات قرار گرفته، در ترجمه آیه «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى، هِيَ الْكَلِمَةُ الْكُبْرَى» (همان، ۱۳۲) ذکر کرده است (ر.ک: حیدری، ۱۴۰۰: مقاله: شیوه‌های واژه‌گزینی و واژه‌سازی فارسی در آثار منشور ناصرخسرو).

نکات گویشی، رسم الخطی و دستوری:

در کتب منشور ناصرخسرو، برخی نکات گویشی و رسم الخط قرون نخستین وجود دارد، مانند: تبدیل «ب» به «ف» در: زفان، «ت» به «د» در تود (توت)، ابدال در: بازگونه، نبشتن، اوزار (ابزار)، هرژه، ادغام حروف در: هیچیز، نچیز، تخفیف در: بیهدگی (بیهودگی)، مزها (مزه‌ها)، پادشا (پادشاه)، شبنگاه (شبانگاه)، افنده (افتاده)، شاخ (شاخه)، زیشان (از ایشان)، پیمبر (پیامبر)، تخفیف «ه» در: آنک، زیراک، آنچ، بدانچ، اشباع در: روستنی (رستنی)، پای‌ها (پاها)، دیهها (ده‌ها)، پول (پل). در زمینه دستوری نیز نکات زیر قابل توجه است:

«با»ی تاکید پیش از «نون» نفی بر سر افعال، مانند: بنپذیرند، بنشود، بنگردد. «با»ی تاکید پس از «می» نشانه استمرار: می بحاصل آید، می بستاید. «نون» نفی پس از «می» نشانه استمرار: پراکنده می‌نشود، می‌ندانند، می‌ندادند. پیشوند «بر» پس از «می» نشانه استمرار: می بررود. می و همی نشانه استمرار همراه فعل: همی آرند، همی بینیم. می و همی نشانه استمرار با فاصله از فعل: همی دانا شود، می اقرار کنند، می ریاست جستند. کاربرد «ی» شرطی: اگر طبیعی بودی به جدا شدن نفس ازو نیارمیدی.

برخی واژه‌های کهن در متون ناصرخسرو به چشم می‌خورند:

گزیت، درفشیدن، هم‌گوشگی، جاکول، انباز، انبازگاران، فریشته، برآهنجیدن، پساویدن،

خسبیدن، درفشیدن، الفنجیدن، الفغدن، گمیز در معنی پیشاب که در پهلوی، گومج gumextan بوده است (دهخدا، ذیل واژه). دنه گرفتن: ناسپاس شدن و آن شدت فرح و نشاط باشد (همان، ذیل واژه دنه). خوابنیدن: از فعل قیاسی ساختگی «خوابیدن» فعل متعدی (بدون الف) با «نیدن» ساخته است. سپوختن را به معنی دور انداختن و بی‌اعتنایی کردن که این معنی در متون پهلوی و کتب قدیم دری دیده شده (بهار، ۱۳۴۹: ج ۱، ۳۶۳) به کار برده است.

از ویژگی‌های این واژه‌نامه موارد زیر را می‌توان نام برد:

- ذکر واژه‌های فارسی برابر واژه‌های قرآنی
- ذکر نشانه‌های آوایی واژگان برای تلفظ درست واژگان
- ذکر شماره آیات و سور قرآنی در پاورقی
- ذکر آیات قرآن با اعراب
- ذکر مطالب تفاسیر و قاموس‌ها و فرهنگ واژگان فارسی در ذیل هر مدخل که سبب مقایسهٔ برابر نهاد ناصر خسرو با متون دیگر و تفاوت و تعدد معنایی می‌شود.
- پس از ذکر نمونه یا نمونه‌های واژه‌های برابر نهاد از متون منثور ناصر خسرو، بیت یا ابیاتی از دیوان اشعار وی نیز ذکر شده که با حرف «ق» مخفف قصیده و سپس شمارهٔ آن قصیده و نشانه / از شمارهٔ ابیات جدا شده است. مثل: تویی تمیز بر الفغدن ثواب مرا / اگر بدانی مزدور رایگان شده‌ای (ق ۳۷/۲۰۶)

فاطمه حیدری؛ شهریار ۱۳۹۹

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

برابر واژه‌های فارسی قرآن

آب اندک: (نطفه)

نطفه [نُف / ف] [ازع، ا] آب مرد، آب پشت، آب که بچه از آن بود (دهخدا، ذیل نطفه). «التُّظْفَةُ، أَلْمَاءُ الصَّافِي وَ يَجْتَرُّ بِهَا عَنَمَاءُ الرَّجُلِ» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۹۶). «نطفه اگر در آیات به معنی آب کم باشد، مقصود آنست که بشر از آب کمی آفریده شده و اگر به معنی آب صاف شده باشد، نطفه، چکیده و صاف شده وجود انسان است». (قرشی بنایی، ۱۴۱۲ق: ۷/۷۹) ناصر خسرو در نمونه‌های زیر هر دو معنا را ذکر کرده است:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ... مردم را بیافریدم از گلی بیرون آخته از جایی، چنانکه از میان انگشتان بیرون جوشد گل چون بفشارندش، آن‌گاه مر آن را آبی اندک کردیم اندر قرارگاهی استوار» (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۴-۵۳). «أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ إِذَا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ، هُمَى- گوید بر سبیل سوال و انکار که هُمی بنگرد مردم که ما مر او را از آبی اندک آفریدیم و اکنون او خصومت‌ها کند و حجت‌ها گوید» (همان: ۱۰۲-۳). «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخَرِّجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يَتُوفَى مِنْ قَبْلِ وَلِتَبْلُغُوا

أَجَلًا مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ^۳، هُمی گوید: خدای شما را بیافرید از خاک، پس از آب اندک، پس از خون بسته، پس بیرون آوردتان کودک خرد تا برسید به نیروی سخت خویش، پس تا نباشید پیران و از شما کس است کز پیش بمیرد و تا برسید به- وقتی نامزد کرده مگر که عقل را بیاید» (همان، ۱۳۵۹: ۷۶).

آب گُند: (نطفه)

گُند (ا) خایه باشد که به عربی خصیه خوانند. بیضه، تخم، معرَب آن جند و قند است (دهخدا، ذیل گُند). گُند gund، در زبان پهلوی بیضه معنی- می‌دهد (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۹۳). (رک: آب اندک) «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ^۴، الی قوله احسن الخالقین... و هر آینه ما مردم را از گلی که ثقل ازو جدا گشته بود آفریدیم، پس آن را آب گُند کردیم اندر مکان جای گیر، پس آن آب گُند را خون بسته کردیم پس مر آن خون بسته را گوشت خاییده کردیم...» (ناصر خسرو، ۱۹۹۸: ۲۱).

آتش: (نار)

آتش [ت] (ا) در زبان اوستایی آتر، یکی از عناصر اربعه قدما و آن حرارت توأم با نوری است که از بعض اجسام سوختنی برآید، آذر، نار. (دهخدا، ذیل آتش). نار (ع) آتش، جوهری است لطیف نورانی سوزنده، آذر (همان، ذیل نار). به قول بعضی نار و نور از يك اصل اند و بیشتر متلازم هم، و نیز گویند:

^۳ سوره ۴۰: غافر آیه ۶۷

^۴ آیات ۱۲-۱۳ سوره ۲۳: مؤمنون

^۱ آیات ۱۲-۱۳ سوره ۲۳: مؤمنون

^۲ آیه ۷۷ سوره ۳۶: یس